

## نقد «زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آیند»

رمان «زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آیند» نوشته‌ استرنست همینگوی امروز در فرهنگسرای پایداری نقد و بررسی می‌شود. محمدجواد جزینی به عنوان منتقد در نشست نقد و بررسی رمان «زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آیند» در فرهنگسرای پایداری حضور خواهد یافت. نشست نقد و بررسی رمان «زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آیند» ساعت ۱۷:۳۰ دقیقه امروز در فرهنگسرای پایداری واقع در خیابان پاسداران، خیابان شهید گل‌نبی، خیابان شهید ناطق نوری برگزار می‌شود.

## یادداشت

**تکاهی به کتاب «کارگل» نوشته ایوان کلیما**

## جدابیت پایان‌ناپذیر «ک» پراگ



سعید طباطبایی

قدمتش، با کارخانه‌های در حومه‌اش، با بهارش که یکباره چکمه‌ها و تاک‌هایش از تن سرخ خزشاش کرده بود و با نویسنده‌گان شهراش؛ کافکا، کوندرا، کلیما، هاشک، هاول، هربال و... ماژ بزرگی‌های نویسنده‌همن‌ها را می‌شناسیم، آن خیل دیگر هنوز فارسی به تن نکرده‌اند، اما ما مخاطبان فارسی‌زبان ادبیات داستانی، آثار این چند نویسنده را خیلی دوست داریم. شاهدش هم تکرر ترجمه، چاپ و شمارگان کتاب‌های حداقل کافکا، کوندرا و کلیما است. کافکا و کوندرا که در اقبال‌شان در ادبیات ایران جای شکی نیست، کلیما نیز با اینکه دو سال بیشتر از معرفی او به فارسی‌زبانان نمی‌گذرد خوب مورد توجه قرار گرفته و مخاطبان جدی خودش را در ایران یافته است. اول بار کلیما را چک در بهار ۸۷ با مجموعه مقالاتش «روح پراگ» در ایران معرفی شد. کتابی که فروغ پورباوری ترجمه کرده بود و شش ماه بعد ترجمه دومی از آن به قلم خشیار دیهیمی به بازار آمد. بهار ۸۸ رمان «در انتظار تاریکی، در انتظار روشنایی» و زمستان ۸۸ نوبت انتشار مجموعه داستان «کارگل» به فارسی بود، که هر دو را نشر آگه با ترجمه فروغ پورباوری به بازار عرضه کرد. این هر سه کتاب کلیما مورد اقبال مخاطبان قرار گرفته همان‌طور که کوندرا در آغاز معرفی‌اشن به فارسی‌زبانان مورد اقبال بود و همچنان مورد اقبال است.

در رمان «در انتظار تاریکی، در انتظار روشنایی» نویسنده، زیستن در حکومت کمونیستی دست‌نشانده شوروی را وامی‌کابد و جنبش‌های مردمی را که در پی ایستادگی در مقابل استبداد هستند به تصویر می‌کشد آن هم از نگاه راوی که به ناچار در صداوسیمایی دولتی کار می‌کند. پاول گرازشگر، تلویزیون و کارگران فیلم‌های مستند است. او از اعتراض‌ها و تظاهرات مردم معترض فیلم تهیه می‌کند، هرچند این کار با روحیه او چندان سازگار نیست و ترجیح می‌دهد به‌طور اداذ فیلم‌سازد. رمان کلیما روایتگر زندگی پاول نامشایب و ارتباطات خصوصی و اجتماعی اوست. انسانی گرفتار در میان علاقه‌اش به جامعه‌ای باز و آزاد و منبع درآمدی که حاصل استبداد است و البته آینده نامشخصی که پس از فروپاشی استبداد و تعیین حاصل از آن در انتظار او و کشور اوست. اما داستان‌های شش‌گانه «کارگل» همان‌طور که از نامش بر می‌آید درباره «کار» است؛ کار گل-کار گل، که ارزش‌ناخواه اصلی و برتر جامعه توالتیتر و راه رسیدن به مدینهفاصله موهومی است که آن نوع حکومت‌ها بودیش می‌دهند و به واسطه همین کار است که انسان‌ها را استثمار می‌کنند. کارهایی که تن و جان آدمی را به مرور می‌فرساید و روح را به انقیاد می‌کشد. اما کاری که کلیما از آن زیاد می‌کند حتی این نوع از کار هم نیست، حتی کار آن زنانه که در کارخانه‌های غربی‌اریم بمبهای شیمیایی کار می‌کنند و برای اندکی حقوق بیشتر جان خود را به خطر می‌اندازند هم نیست، بلکه کاریکاتوری تلخ و بدون لیخند از آن است. کار از آن نوع حاشیه‌ای مدنظر اوست، کار در معنای رنگبخته و واموده، کاری از نوع کار مساح «ک» که در قصر کافکا در کشوری که به قصر می‌ماند کار چه معنایی غیر از مساحی آن کار دارد. «ک» که فراخوانده شده یا خود را فراخوانده شده معرفی کرده، اما هیچ‌وقت راهی به قصر نخواهد یافت. انگار «کار» در داستان‌های نویسنده‌گان چک وجهی طنزآمیز و در عین‌حال حیاتی دارد. در شوایک سرباز پاکدل، شوایک قیل از آنکه به سربازی فرستاده شود و به سمت مصدری درآید، دزد و فروروشنده سگ است. در تنهایی پریهاهو هربال، هلنا کالدف میخیرکن است و در مجموعه داستان «کارگل» راوی اول شخص ما که به واقع خود کلیمای نویسنده است لاجرم در شش داستان به هیبت قاقاچی، نقاش، باستان‌شناس، راننده لوکوموتیو، پیک و نغزتر از همه به هیبت مساح در می‌آید. یک «ک» دیگر که به‌خاطر تغییر پستی در اداره امور بیمه اجتماعی درواقع شغلش یعنی نویسنده‌گی دیگر شغل نمی‌ماند و نویسنده داستان که جدید که او نامش با که می‌آغازد اینگونه شغل‌ها را شغل نمی‌داند و محسوب داستان که کمی بیش از دو سال دیگر بازنشسته می‌شود باید شغلی بیابد که به کل حق بازنشستگی را از دست ندهد و او به واسطه یکی از دوستانش، دستیار مساح می‌شود؛ «ک» مساح این داستان روایت مستشاری و بهبودگی و رنج این کار است؛ آنچه فضای کلی داستان‌های این مجموعه را رنگ زده و عمده جریان این داستان‌ها است. در داستان «قاقاچی» نویسنده‌اوی می‌رود کتابهایی که یکی از دوستانش برایش از خارج کشور آورده را دریافت کند؛ کتابهایی ممنوع که حمل‌شان تا خانه به نویسنده احساس قاقاچ می‌دهد و به‌خصوص تعقیب و گریزی که با پالیس دارد به این احساس دامن می‌زند. در داستان «نقاشی» نویسنده می‌باید نقاشی دارد و هر از چندی به آن کار دست می‌زند. برای نقاشی به حومه می‌رود و شاهد خودکشی است و نهایتاً به هیچ می‌رسد به هیچ که حاصل نهایه جان‌کندن است. در داستان «باستان‌شناس» راوی، نگهبان و کارگر یک سایت باستان‌شناسی است. عملیاتی ساختمانی به علت کشف یک گوشواره طلای باستانی متوقف شده و داستان روایت یک روز مساح حفاری در این سایت است؛ کارکنه اتفاقی بیفتد. در داستان «راننده لوکوموتیو» نویسنده‌اوی به علت رفتن به یک مجلس رقص و همراهی دوستی تا بیمارستان مورد تعقیب پلیس قرار می‌گیرد و گواهینامه‌اش به پنهان‌های واهی توقیف می‌شود و بعد باید در کار چرخه بوروکراتیک بی‌پایان به دنبال گواهینامه بگذرد، خسته از این وضعیت دعوت دوستی را به رانندگی لوکوموتیو اجابت می‌کند و حس آزادی در راندن قطار نشانه حیات و پایان‌بخش این داستان است. در داستان «پیک» روایت آخرین روزهای کاری یک پیک در یک سازمان حامی محیط‌زیست است. در این داستان رو به‌وبرائی بودن جهان در کنار بهبودگی کار به تصویر کشیده می‌شود. اغلب این داستان‌ها در واقع‌ه و اتفاق هستند، روایت موقعیتند تا هر چیز دیگری را در حقیقت اول شخص نیست و هم نیست و با باقی داستان‌ها فرق می‌کند، آدمی را به شما نشان می‌دهم، سوالی را برای تو مطرح می‌کنم که پاسخخ را در داستان‌های بعدی به شکل نامحسوسی پینا خواهی کرد.

اینکه می‌گویید ممکن بود در آخر داستان با پایانی که داری، من مخاطب به این نتیجه برسم که دروغ است، این ایده خوبی است. ولی این به نظر من اتفاق نیتشاده، البته اتفاق دیگری افتاده. من آثار داستانش فکر می‌کنم خانگی به معنای مشاوری است دارد، مرد داستان راقر می‌زند. نه این مرد داستان است که دارد آن خاتم را قر می‌زند.

**من عکس‌اش را دیدم.**
مرد یک‌جوری در مورد خورشید حرف می‌زند - خورشیدی که هیچ‌گونه مستنداتی مبنی بر وجودش نیست - که زن مشاور تحریک می‌شود برای اینکه به خورشید حسادت کند و تخریبش کند. ابزارش هم این است که خورشید را طوری تحلیل کند که از چشم معشوقش بیفتد و به جایش هوش خودش را به رخ این مرد بکشد. که البته آن وسط حس همدردی کوچکی هم با خورشید پیدا می‌کند ولی می‌دانی که در زنان حسادت قدرت بیشتری دارد یا حداقل در این زن. مرد از آنجایی که می‌داند از این بازی چه می‌خواهد استفاده

من بیشتر به دلیل میمیزی این کار را کردم. سوزه این داستان جذاب است و مخاطب دوست دارد در آن غرق شود. دوست ندارد کسی به او بگوید این همه داستان نیست و داستان جای دیگری است. در حقیقت چیزی که مهم است زیر متن داستان است. حرکات خورنده آن کسی که به مشاور تلقن می‌زند. سکوتی که در میان آن هیجان وجود دارد. اگر توجه کنی من در پایان‌بندی داستان به شما می‌گویم که تمام چیزهایی که تا الان شنیده‌ای ممکن است دروغ باشد، و تو می‌توانی الان بگویی که نه، من می‌خواهم من دوست دارم اینطور باشی. ولی من به تو می‌گویم که همه اینها امکان دارد یک بازی باشد، یک دروغ باشد. و این دکتر خون و پزشک هما‌تولوژیست تنیده می‌شود با باقی داستان‌هایی که بعد برای تو می‌گویم. و در واقع‌ه اتفاق هستند، روایت موقعیتند تا هر چیز دیگری را در حقیقت اول شخص هم نیست و با باقی داستان‌ها فرق می‌کند، آدمی را به شما نشان می‌دهم، سوالی را برای تو مطرح می‌کنم که پاسخخ را در داستان‌های بعدی به شکل نامحسوسی پینا خواهی کرد.

**اینکه می‌گویید ممکن بود در آخر داستان با پایانی که داری، من مخاطب به این نتیجه برسم که دروغ است، این ایده خوبی است. ولی این به نظر من اتفاق نیتشاده، البته اتفاق دیگری افتاده. من آثار داستانش فکر می‌کنم خانگی به معنای مشاوری است دارد، مرد داستان راقر می‌زند.**
نه این مرد داستان است که دارد آن خاتم را قر می‌زند.
**من عکس‌اش را دیدم.**
مرد یک‌جوری در مورد خورشید حرف می‌زند - خورشیدی که هیچ‌گونه مستنداتی مبنی بر وجودش نیست - که زن مشاور تحریک می‌شود برای اینکه به خورشید حسادت کند و تخریبش کند. ابزارش هم این است که خورشید را طوری تحلیل کند که از چشم معشوقش بیفتد و به جایش هوش خودش را به رخ این مرد بکشد. که البته آن وسط حس همدردی کوچکی هم با خورشید پیدا می‌کند ولی می‌دانی که در زنان حسادت قدرت بیشتری دارد یا حداقل در این زن. مرد از آنجایی که می‌داند از این بازی چه می‌خواهد استفاده

## داستان‌های تازه اصغر الهی

الهی که سال‌ها پیش دو رمان به نام‌های «قیامت» و «زن اول» را تالیف کرده، بعد از مدت‌ها به سراغ بازنویسی آنها رفته است. همچنین رمان «سالمرگی»‌اش که برگزیده هفتمین دوره کلاس جایزه هوشنگ گلشیری شده بود، مجوز تجدیدچاپ نگرفته و در همان چاپ اول متوقف شده است.



## ادبیات

## گفت‌وگو با مهدی ربی، نویسنده مجموعه

## داستان برو ولگردی کن رفیق

# کاراکترهای داستانم

# خاتمی را خیلی دوست داشتند

مهدی ربی، نویسنده اهوازی سه سال پیش به‌ خاطر مجموعه داستان «آن گوشه دنج سمت چپ» برنده جایزه ادبی روزی‌روزگاری شد. از این نویسنده جوان، اخیراً مجموعه داستان داستان با نام «برو ولگردی کن رفیق» منتشر شده است. با او درباره داستان‌های تازهاش در این کتاب گفت‌وگو کردیم.

### مجتبا پورمحسن

**به نظر من در مجموعه شما ما دو داستان خوب داریم و دو داستان بد. از داستان اول کتاب شروع می‌کنیم که به نظر من داستان بدی است. می‌خواستیم نظرم را راجع به آن بگویم و بعد نظر شما را بدانم. داستان اول کتاب، «شما صدوبازده هستید» به موضوع جالبی می‌پردازد؛ نگاه زن‌ها و مردها به هستی همدیگر. اما چیزی که برای من جای سوال است، اینکه اگر مقدار کمی حواشی داستان را بزینم، داستان به شکل یک بیانیه راجع به روابط بین زن و مرد درمی‌آید. یعنی خیلی مشکل داستانند.**

اول اینکه باید ببینیم منظور شما از بیانیه چیست، چرا که در آن موقعیت داستانی که من انتخاب کردم این حرف‌ها بسیار طبیعی است بین یک مشاور و بیمارارش. بگذارید یک چیز کلی درباره داستان‌ها به شما بگویم. ببینید اسامی شخصیت‌های داستان اول من اینها بود: فرید، لاله و سیامک. در حقیقت این اسم قهرمانان داستان آخر من هم هستند. این شخصیت‌ها به نظر من صد قدری غیرواقعی است؛ کمی نمایشی است. عیبی ندارد. الان به شما می‌گویم. بگذار از همین کلمه فریقای تو استفاده کنم. نویسنده‌گان مختلف به شکل‌های متفاوت به داستان نگاه می‌کنند. گاهی من داستان را از زاویه دید نویسنده بنویسم. گاهی من داستان‌های می‌خوانم یا می‌بینم. گاهی من لاله فرید دیدم. یعنی دوست دارم در مورد اینکه این‌ها آقا وقتی می‌خواهد ازدواج کند می‌رود سراغ لاله، و لاله حرف‌های خیلی مهمی به او می‌زند، گفتید اما کنار هم قرار گرفتن این شخصیت‌ها به نظر من صد قدری غیرواقعی است؛ کمی نمایشی است.

عیبی ندارد. الان به شما می‌گویم. بگذار از همین کلمه فریقای تو استفاده کنم. نویسنده‌گان مختلف به شکل‌های متفاوت به داستان نگاه می‌کنند. گاهی من داستان را از زاویه دید نویسنده بنویسم. گاهی من داستان‌های می‌خوانم یا می‌بینم. گاهی من لاله فرید دیدم. یعنی دوست دارم در مورد اینکه این‌ها آقا وقتی می‌خواهد ازدواج کند می‌رود سراغ لاله، و لاله حرف‌های خیلی مهمی به او می‌زند، گفتید اما کنار هم قرار گرفتن این شخصیت‌ها به نظر من صد قدری غیرواقعی است؛ کمی نمایشی است.

عیبی ندارد. الان به شما می‌گویم. بگذار از همین کلمه فریقای تو استفاده کنم. نویسنده‌گان مختلف به شکل‌های متفاوت به داستان نگاه می‌کنند. گاهی من داستان را از زاویه دید نویسنده بنویسم. گاهی من داستان‌های می‌خوانم یا می‌بینم. گاهی من لاله فرید دیدم. یعنی دوست دارم در مورد اینکه این‌ها آقا وقتی می‌خواهد ازدواج کند می‌رود سراغ لاله، و لاله حرف‌های خیلی مهمی به او می‌زند، گفتید اما کنار هم قرار گرفتن این شخصیت‌ها به نظر من صد قدری غیرواقعی است؛ کمی نمایشی است.

عیبی ندارد. الان به شما می‌گویم. بگذار از همین کلمه فریقای تو استفاده کنم. نویسنده‌گان مختلف به شکل‌های متفاوت به داستان نگاه می‌کنند. گاهی من داستان را از زاویه دید نویسنده بنویسم. گاهی من داستان‌های می‌خوانم یا می‌بینم. گاهی من لاله فرید دیدم. یعنی دوست دارم در مورد اینکه این‌ها آقا وقتی می‌خواهد ازدواج کند می‌رود سراغ لاله، و لاله حرف‌های خیلی مهمی به او می‌زند، گفتید اما کنار هم قرار گرفتن این شخصیت‌ها به نظر من صد قدری غیرواقعی است؛ کمی نمایشی است.

**شما گفتید داستان‌نویس‌ها این ادعا را دارند که واقعیتی را که در جای دیگر وجود دارد، بیافزینند. اما چیزی که فکر می‌کنم هر دوی ما روی آن اتفاق‌نظر داشته‌باشیم این است که نویسنده می‌توانند بزرگ‌ترین دروغگوی عالم باشد به شرطی که دروغ‌هایش قابل باور باشند. اما من به‌عنوان مخاطب، نباید بفهمم نویسنده دارد خالی‌بندی می‌کند. البته به جز موارد خاص.**

کرده و باردار است و شک‌اش لقبه شده. من برای این لاله را باردار به تو نشان دادم که بگویم این یک آدم واقعی است، یک زن است و الان باردار شده، چند وقت دیگر مادر می‌شود، ولی در عین حال توانسته یک زیست رو به جلو داشته باشد، توانسته مدرن داستانشم. نگار در ناخودآگاه من لاله‌ها نمی‌توانند در جامعه زیست کنند. اما لاله‌ها متولد می‌شوند و به ما تحمیل می‌کنند که از این موقع دیگر شما نمی‌گویید که لاله زده بیرون، آن‌شاهانه در داستان بعدی می‌گویید که در داستان نشتند.

**و آخر، شما خیلی چیزها را می‌خواهید عوض کنید.**

من می‌خواهم بگویم ادبیات می‌تواند کارهایی انجام دهد به عبارتی ادبیات هنوز اینجا می‌تواند روشنگر باشد.

**به من اجازه می‌دهید که از دو داستان خوشم نیامده باشد و دلیل شما را در مورد این دو داستان نپذیرم.**
شما می‌توانید اصلا این دو داستان را نخوانید.

**نه، اما به من حق بدهید که فکر کنم این داستان‌ها آن‌طور که می‌گویید نیستند.**

شما به من یک دلیل واقعی بگویید برای این حرفی که می‌زنید.

**من همان لاله را می‌گویم. لاله در داستان آخر صدایی است که شما آوردید تا روشنگر باشد. اما من فکر می‌کنم که این شخصیت داستانی نشده، حرف‌هایی که می‌زند، داستانی نشده، یک‌دفعه وارد داستان شده و با درگیری‌های ذهنی مرد قصه سنگینی ندارد.**

خب، لاله زن فرید نیست که در مرور زندگی فرید خیلی حضور داشته باشد.

**نه، زن او نیست. منتها فرید دارد می‌رود که با او راجع به چیزی صحبت می‌کند. بعد هم لاله به او - البته دقیقاً کلمه روشنگر را نمی‌گوید - می‌گوید که تو هم همان چیزی هستی که اینها حرف‌ها را زده‌ای، اما به اینها عمل نمی‌کنی.**

لاله تبلور اعتقاداتش است و با آنها زندگی می‌کند. فکر می‌کنم که خود شما هم متعلق به آن نسل هستی؛ نسلی که در آن دهه زیست کرده، نسلی است که جهان‌بینی‌اش در حال جداشدن است و از آرمانگرایی و رسیدن به مرحله‌ای از واقع‌گرایی است و لاله کسی است که توانسته این تعادل را برقرار کند. یعنی دقیقاً آن آرمانگرایی که فرید درباره‌اش کاسه داغ‌تر از اش بود؛ لاله هم آن الگو را دارد اما در عین حال یک زندگی واقعی دارد. ازدواج



**شما گفتید داستان‌نویس‌ها این ادعا را دارند که واقعیتی را که در جای دیگر وجود دارد، بیافزینند. اما چیزی که فکر می‌کنم هر دوی ما روی آن اتفاق‌نظر داشته‌باشیم این است که نویسنده می‌توانند بزرگ‌ترین دروغگوی عالم باشد به شرطی که دروغ‌هایش قابل باور باشند. اما من به‌عنوان مخاطب، نباید بفهمم نویسنده دارد خالی‌بندی می‌کند. البته به جز موارد خاص.**

کرده و باردار است و شک‌اش کلقبه شده. من برای این لاله را باردار به تو نشان دادم که بگویم این یک آدم واقعی است، یک زن است و الان باردار شده، چند وقت دیگر مادر می‌شود، ولی در عین حال توانسته یک زیست رو به جلو داشته باشد، توانسته مدرن داستانشم. نگار در ناخودآگاه من لاله‌ها نمی‌توانند در جامعه زیست کنند. اما لاله‌ها متولد می‌شوند و به ما تحمیل می‌کنند که از این موقع دیگر شما نمی‌گویید که لاله زده بیرون، آن‌شاهانه در داستان بعدی می‌گویید که در داستان نشتند.

## سنگاپور نویسنده بریتانیایی را بازداشت کرد

مقامات سنگاپوری یک نویسنده بریتانیایی را به دلیل انتقادی که در کتاب خود از قانون اعدام در این دولت -شهر کرده، بازداشت کردند. «ان شد ریک» ۷۵ ساله به سنگاپور سفر کرده بود تا برای کتاب خود تبلیغ کند. نام کتاب این نویسنده «روزگاری یک جلاذ شکنگل: سیستم قضایی سنگاپور در جایگاه متهم» است.



## Art@farheekhtegan.com



**حتماً. یک چیز جالب دیگر برای من اینکه چرا اینقدر به خاتمی در این داستان‌ها گیر داده‌اید؟**

نه، گیر نیست.

من از اینکه ما سیاه و سفید باشیم، فراری‌ام. آنها خاتمی را بسیار دوست دارند و رشدشان را مدین دوران او هستند اما کمی دلخور هم هستند.

**درباره همان داستان «توقف گرازها و بکش» و «لطفاً اجازه بده هواپیماها پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

**جدابیت‌های روایی خودش را دارد. من در قسمت‌هایی از این داستان‌ها می‌فهمم که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. چون فقط یک صفحه مانده. در همان داستان هواپیما، زمانی گره داستان باز می‌شود که یک صحنه بیشتر پرواز کنند» ما را قصه‌نویسی مواجه هستیم که راوی خیلی خوبی است.**

یکجوری این بار را بر زمین بگذاری. **این بار که می‌گویی فکر می‌کنم با حرفه ادبیات تناقضاتی دارد.**
من خودم مخالف اینم بارم. ولی کافی است تلویزیون یا رادیو را روشن کنی، بروی در مدرسه یا دانشگاه یا خیلی جاهای دیگر، می‌بینی که آنها هیچ کدام‌شان این کار را انجام نمی‌دهند. در نتیجه می‌بینی این‌بار روی دوش گلشیری هم هست، روی دوش احمد محمود هم هست، روی دوش غزاله علیزاده هم هست و روی دوش خیلی‌های دیگر هم هست و فکر می‌کنم که این جزو وضعیت‌های محتوم ماست. اگر نه، مطمئن باش که من یک جاهایی به قول تو سعی می‌کردم که خوددار تر باشم.

**موافقم. ولی حالا بگویم که جریان سوءاستفاده و استفاده چه بود؟**

**آنجَا که سوءاستفاده می‌گویم**

**شما موضوع خیلی جذابی دارید، خیلی توضیح دارید، می‌شود خیلی از آن استفاده کرد، یک راوی هم داری**

**دستش باز است و می‌تواند راجع به چیزهای مختلف اظهارنظر کند، و براساس فرضیاتی که خودت به‌عنوان یک قصه‌نویس به او القا می‌کنی می‌تواند داستان را به سمت‌هایی**

**ببرد که داستان شاید مثل سریال‌های تلویزیونی سوزهای جذابی پیدا کند، اما از ادبیات ساقط شود، اما شما این کار را نکرده‌ای و این به نظر من حسن است.**

**خب، من ممنونم از لطف شما به این داستان. ولی به من اجازه بده داستان آخر را بیشتر دوست داشته باشم.**

**درمورد داستان «توقف گرازها را بکش» هم باید بگویم. چون می‌دانم وضعیت نیشکر در خوزستان چطور است، خیلی دل و جرات می‌خواهد**

**راجع به وضعیت جاری اجتماع نوشتی. درواقع انگار از روی یک موی باریک**

**دارد رد می‌شوی. اما اینجا دیده‌ام که شما خوب از این‌کار برآمدید. به**

**این دلیل که نگاه حرف‌های داستید و**

**حرفی را که می‌خواستی در بعضی جاها بزنی به صورت داستان‌های فرعی**

**آورد‌های.**

**ممنون از توجه و دقتت. نیشکر فقط برای من یک مثال است، مدیرعامل آن شرکت آدم سالمی است، بعضی از مدیران**

**زیردستش آدم‌های ناسالمی هستند. یعنی ما هر جا که برویم، آدم‌های سالم هستند،**

**آدم‌های ناسالم هم هستند. در هر حرفه داستان نیشکر نیست و من اصلاً نگران این قضیه نیستم. اما در عین حال ما باید بتوانیم**

**وضعیت‌های جاری خودمان را تحلیل کنیم، نباید این‌طور باشد که ادبیات همیشه به ۱۰ سال تأخیر به چیزی بپردازد.**

**نکنه دیگر درمورد شهری بودن داستان‌ها است. معمولاً می‌بینیم نویسنده‌ای مثلاً چهار تا کلمه اهوازی**

**نوشته است. اما شما در داستان آخر، حاشیه خیلی جذاب‌ار است که جانداران**

**زیادی را در دل خود جا داده. سعی می‌کنم با نوشتن از «شهر» بهتر بشناسمش فکر**

**می‌کنم نسل جدید نویسنده‌گان ایران به خوبی از عهده این کار برآمده‌اند و این تازه**

**یک شروع است.**

## فرهنگستان

دوره جدید - شماره ۳۲۲  
یکشنبه ۸ مرداد ۸۹  
شماره ۱۳  
۱۳ خرداد ۱۴۳۱  
۲۰۱ جولای

### ۷

### لقسه

### الدورادو



**لوران گوده**

ترجمه:

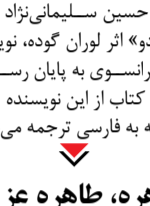
**حسین سلیمانی‌نژاد**

**نشر چشمه**

رمان «الدورادو» آخرین اثر لوران گوده، نویسنده فرانسوی، به فارسی ترجمه شد. این کتاب ماجرابی از چند دریاورد را نقل می‌کند که به جست‌وجوی سعادت روانه می‌شوند.

ترجمه حسین سلیمانی‌نژاد از رمان «الدورادو» اثر لوران گوده، نویسنده جوان فرانسوی به پایان رسید. این سومین کتاب از این نویسنده ۳۶ساله است که به فارسی ترجمه می‌شود.

### طاهره، طاهره عزیزم



یکجوری این بار را بر زمین بگذاری. **این بار که می‌گویی فکر می‌کنم با حرفه ادبیات تناقضاتی دارد.**

من خودم مخالف اینم بارم. ولی کافی است تلویزیون یا رادیو را روشن کنی، بروی در مدرسه یا دانشگاه یا خیلی جاهای دیگر، می‌بینی که آنها هیچ کدام‌شان این کار را انجام نمی‌دهند. در نتیجه می‌بینی این‌بار روی دوش گلشیری هم هست، روی دوش احمد محمود هم هست، روی دوش غزاله علیزاده هم هست و روی دوش خیلی‌های دیگر هم هست و فکر می‌کنم که این جزو وضعیت‌های محتوم ماست. اگر نه، مطمئن باش که من یک جاهایی به قول تو سعی می‌کردم که خوددار تر باشم.

**موافقم. ولی حالا بگویم که جریان سوءاستفاده و استفاده چه بود؟**

**آنجَا که سوءاستفاده می‌گویم**

**شما موضوع خیلی جذابی دارید، خیلی توضیح دارید، می‌شود خیلی از آن استفاده کرد، یک راوی هم داری**

**دستش باز است و می‌تواند راجع به چیزهای مختلف اظهارنظر کند، و براساس فرضیاتی که خودت به‌عنوان یک قصه‌نویس به او القا می‌کنی می‌تواند داستان را به سمت‌هایی**

**ببرد که داستان شاید مثل سریال‌های تلویزیونی سوزهای جذابی پیدا کند، اما از ادبیات ساقط شود، اما شما این کار را نکرده‌ای و این به نظر من حسن است.**

**خب، من ممنونم از لطف شما به این داستان. ولی به من اجازه بده داستان آخر را بیشتر دوست داشته باشم.**

**درمورد داستان «توقف گرازها را بکش» هم باید بگویم. چون می‌دانم وضعیت نیشکر در خوزستان چطور است، خیلی دل و جرات می‌خواهد**

**راجع به وضعیت جاری اجتماع نوشتی. درواقع انگار از روی یک موی باریک**

**دارد رد می‌شوی. اما اینجا دیده‌ام که شما خوب از این‌کار برآمدید. به**

**این دلیل که نگاه حرف‌های داستید و**

**حرفی را که می‌خواستی در بعضی جاها بزنی به صورت داستان‌های فرعی**

**آورد‌های.**

**ممنون از توجه و دقتت. نیشکر فقط برای من یک مثال است، مدیرعامل آن**